بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 36**

۲۵/ ۰۸/ ۸۸ مقدمات حکمت-اقسام دلالت-دلالت تفهیمی

**مقدمات حکمت(توضیح دلالت تفهیمی و فرق آن با دلالت استعمالی و دلالت جدی)**

بحث در مورد مقدمات حکمت بود. به تناسب بحث مقدمات حکمت، بحث از دلالت تفهیمی مطرح شد. برخی دوستان که در جلسات سابق حضور نداشتند، مایل بودند که در ذیل این اصطلاح توضیحاتی ارائه شود. در اینجا به طور مختصر برخی مباحث سال گذشته را مرور می کنیم.

معمولا آقایان برای دلالت سه مرحله ذکر می کنند؛ دلالت تصوری، تصدیقیه اولی یا دلالت استعمالی و دلالت تصدیقیه ثانیه یا دلالت جدی. ما عرض می کردیم که به نظر می رسد که در اینجا باید یک مرحله دیگر اضافه کرد به نام دلالت تفهیمیه. دلالت تفهیمیه نه دلالت استعمالی است و نه دلالت جدی.

دلالت تصوری را معمولا می گویند ناشی از وضع است و به محض شنیدن لفظ به ذهن خطور می کند و لو این که متکلم قرینه برخلاف اقامه کرده باشد. در موارد مجاز هم دلالت تصوری طبق معنای حقیقی می باشد. دلالت استعمالی یا تصدیقیه اولی در جایی به کار می رود که لفظی در معنایی استعمال می کند که اگر معنا حقیقی باشد، استعمال حقیقی و اگر مجاز با قرینه باشد، استعمال مجازی خواهد بود. دلالت جدی هم مربوط به این است که آیا معنای کلام متعلق اراده جدی متکلم بوده است یا خیر.

**توضیحی درباره استعمال**

هر چیزی که لفظ آن را برساند، استعمال نامیده نمی شود. معانی که به وسیله الفاظ به ذهن خطور داده شود و لو به وسیله وضع، این گونه نیست که همه اینها استعمال محسوب شود. استعمال قالب قرار دادن لفظ برای معناست و الا ممکن است متکلم از. ورای این لفظ معانی ای را به ذهن مخاطب انتقال دهد. از مصادیق نسبت روشن این مطلب، صنعت "زشت و زیبا" است؛ مانند این که گفته شود: ای فضل تو خر فضل تو خر فضل تو خروار. اینجا خروار در معنای خود به کار رفته است، ولی متکلم با نحوه به کاربردن آن معنای خر را به ذهن مخاطب منتقل می کند. ممکن است به جهت قبح برخی از این اخطارات، در روایات ما از استعمال الفاظ دوپهلو نهی شده باشد. البته منظور موراد غیر عمدی است. مانند این روایت: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ ع خَرَجَ مِنَ الْحَمَّامِ فَلَقِیَهُ إِنْسَانٌ فَقَالَ طَابَ اسْتِحْمَامُکَ فَقَالَ یَا لُکَعُ وَ مَا تَصْنَعُ بِالِاسْتِ هَاهُنَا فَقَالَ طَابَ حَمِیمُکَ فَقَالَ أَ مَا تَعْلَمُ أَنَّ الْحَمِیمَ الْعَرَقُ قَالَ فَطَابَ حَمَّامُکَ

قَالَ وَ إِذَا طَابَ حَمَّامِی فَأَیُّ شَیْ‏ءٍ لِی وَ لَکِنْ قُلْ طَهُرَ مَا طَابَ مِنْکَ وَ طَابَ مَا طَهُرَ مِنْکَ[[1]](#footnote-1). اهل بیت علیهم السلام به اصحاب خود در این گونه روایات آموخته اند که شیوه صحبت کردن مناسبی برای خود برگزییند.

اگر متکلم قصد افهام این معانی را هم داشته باشد، باعث نمی شود که بگوییم این لفظ (مثل لفظ خر) در معنای معهود خود استعمال شده است. استعمال قالب قرار دادن لفظ برای معناست یا به تعبیری فنای لفظ در معناست.

مورد دومی که اراده تفهیمی از اراده استعمالی تمییز داده می شود، کنایات است. اگر گفته شود آفتاب زد، معنای حقیقی آن طلوع آفتاب و معنای مجازی آن نزدیکی طلوع آفتاب است. حال هر کدام مراد باشد، گاه غرض از ذکر این جمله این است که به مخاطب می خواهد افهام کند که نمازش قضا شده یا در شرف قضا شدن است یا این که عجله کن که مثلا به کلاس خود نمی رسی. کنایه دو تفسیر دارد؛ یک تفسیر از کنایه این است که لفظی را در معنای خود به کار ببریم تا از آن به معنای لازم آن انتقال یابد. در کنایه معنای لازم، مستعمل فیه لفظ نیست، ولی امری است که متکلم قصد تفهیم آن را به مخاطب دارد. احیانا ممکن است که واژه واحد با استعمال واحد، مراد تفهیمی متعدد داشته باشد. مثل در اوامر ارشادی یا مولوی مستعمل فیه تفاوت ندارد. هر دو در حث و بعث استعمال شده اند. ولی گاهی حث برای این است که به مخاطب تفهیم کند که من تحقق خارجی مامور به را می خواهم. ولی گاهی ارشاد به شرطیت است؛ در جمله لاتصلّ فی وبر ما لایؤکل لحمه، امام علیه السلام نمی خواهد حرمت و مبغوضیتی را تفهیم کند. مستعمل فیه نهی در اینجا زجر هست، ولی زجر به این غرض است که تفهیم می کند که نماز به این شکل باطل است.

برخی تصور می کنند که مستعل فیه اوامر ارشادی اخبار است. در حالی که این گونه نیست و امر و نهی ارشادی هم در معنای خود به کار رفته اند. ولی غرض از امر و نهی این است که مطلب دیگری را بفهماند. در جملات اخباری که در مقام انشا به کار می رود، نیز همین حرف مطرح است. مستعمل فیه در این گونه جملات همان اخبار است. تعید الصلاۀ به معنای اعد الصلاۀ نیست، بلکه به این معناست که اگر می خواهی ممتثل شوی، باید نماز را اعاده کنی.

ممکن است در موردی دلالت استعمالی دو جمله مثل هم باشد و دلالت تفهیمی آنها متفاوت باشد و گاهی بالعکس. اخبار به داعی انشا و انشای متعارف از فرض دوم محسوب می شوند که مدلول استعمالی آنها متفاوت است، ولی مدلول تفهیمی در هر دو یکسان است. از طرف دیگر امری که مثلا

مولوی است با امر ارشادی، از فرض اول هستند که مدلول استعمالی در هر دو یکی است که هر دو در مقام تحریک یا به تعبیر مرحوم آخوند طلب انشایی به کار رفته اند، ولی داعی در اینها متفاوت است.

مرحوم آخوند معانی مختلفی که برای صیغه به کار رفته است (مانند تعجیز و تحکم و استهزاء و ... ) را به اختلاف داعی ارجاع داده اند و فرموده اند برخلاف سخن متقدمان در اینها مفاد امر تفاوتی پیدا نکرده است. به نظر می رسد که کلام مرحوم آخوند همه حقیقت را شامل نمی شود. اگر مطلب مورد بحث تفکیک شود معلوم می شود مرحوم آخوند و متقدمین، هر یک بخشی از حقیقت را بیان کرده اند.

متقدمین دیده اند که در موارد مختلف امر معنایی که از جمله فهمیده می شود و متکلم قصد تفهیم آنها را به مخاطب دارد، متفاوت است. کونوا قردۀ خاسئین با قلنا یا کونوا حجارۀ او حدیدا، با جمله کونوا لنا شینا و لاتکونوا علینا شینا، با هم تفاوت معنوی دارند. یعنی معنایی که از این جملات به مخاطب منتقل می شود، متفاوت است؛ مثلا از جمله سوم طلب حقیقی فهمیده می شود، از جمله دوم اهانت و از جمله اول تسخیر فهمیده می شود.

ولی در اینجا بین مستعمل فیه و معنایی که به ذهن مخاطب اخطار داده می شود، تفکیک نشده است. مستعمل فیه در همه این موارد، انشاء طلب است، ولی انگیزه از انشاء طلب، متفاوت است و البته متکلم این انگیزه را هم به مخاطب منتقل می کند.و از همین جا تفاوت مدلول تفهیمی و مدلول جدی روشن می شود. امری که در مقام طلب حقیقی است با امر امتحانی است در مدلول استعمالی و تفهیمی یکسان هستند، ولی در یکی انگیزه، تحقق متعلق در خارج است، ولی در دیگری انگیزه امتحان است. در موارد تقیه تقیه ای بودن حکم تفهیم نمی شود، بلکه قرائن خارجی مفید تقیه ای بودن کلام است.

مدلول جدی کلام الزاما مدلول تفهیمی نیست. در موارد شوخی قوام آنها به این است که مخاطب هزل بودن کلام متکلم را نفهمد و متکلم نیز در صدد تفهیم انگیزه خود از القای کلام نیست. مواردی که شخص دروغ می گوید، دروغ بودن کلام را به مخاطب تفهیم نمی کند. به هر حال بین مدلول جدی و مدلول تفهیمی فرق است، همان گونه که بین مدلول استعمالی و مدلول جدی تفاوت هست.

از جهت حکم فقهی توریه، هم باید این مطلب تنقیح شود که آیا حرمت کذب مربوط به استعمال خلاف واقع است یا تفهیم مطلب خلاف واقع. در صورت نخست، توریه حکم کذب را ندارد، ولی در صورت دوم، توریه هم حکم کذب را دارد. البته ممکن است شارع در توریه همین که مراد استعمالی مطابق واقع است را سبب تقدیم آن بر کذب دانسته باشد.

به هر حال در موارد مختلف صیغه امر، مستعمل فیه یکی است، چنان چه وجدان بدان شهادت می دهد؛ لذا در ترجمه الفاظ امر، در موارد مختلف به فارسی یک لفظ را به کار می بریم. لفظ "کونوا" را

در مثال های گذشته به "باشید" ترجمه می کنیم. خلاصه این که قدما معانی صیغه امر را در این جملات مختلف دانسته اند و این سخن مرحوم آخوند که مستعمل فیه صیغه امر در این موارد یکی است، هر دو صحیح است. قدما معنای لفظ را مطلق آنچه متکلم افهام آن را از لفظ اراده کرده، دانسته اند نه خصوص مستعمل فیه لفظ.

در برخی کتب که وجوه معانی مختلف در قرآن را بررسی می کند برای یک لفظ مثلا ده معنا ذکر می کنند که این معانی مختلف از جهتی درست و از جهتی نادرست است. از این جهت صحیح است که مدلول های تفهیمی الفاظ در آیات مختلف، مختلف است، ولی از جهت مراد استعمالی الفاظ در همه آیات به یک معنا به کار رفته اند. انکار و موافقتی که در این راستا مطرح می شود نیز ناشی از همین عدم تفکیک بین مراد استعمالی و مراد تفهیمی است.

 **بازگشت به بحث مقدمات حکمت**

گفتیم که از در مقام بیان بودن متکلم، می فهمیم که قضیه معقوله به نحو کلی است و قضیه به نحو مهمله نیست. به نظر می رسد که مراد استعمالی الانسان واجب الاکرام در جایی که متکلم در مقام بیان باشد، با جایی که متکلم در مقام بیان نباشد، یکسان است و تفاوت این دو مورد در مراد تفهیمی است.

1. 1. الكافي ج : 6 ص : 500 [↑](#footnote-ref-1)